

آماج من از بررسی و شناخت پایگاه والای زن در فرهنگ ایران ؛ و برابر گذاری آن با خوارشماری زن در دینهای ابراهیمی این است که گوشه هایی از فر و فروغ فرهنگ ایرانزمین را فرا روی هم میهنان ؛ بویژه جوانان خوب میهنم بگذارم و آنان را با دارشهای کلان فرهنگ نیاکانشان آشنا سازم .

جا دارد پرسیده شود که اگر سخن از فرهنگ ایران در میان است ؛ پس چرا به سراغ تورات و دیگر بنمایه های دینهای ابراهیمی رفته و در آنجا به کند و کاو پرداخته ایم .

پاسخ این است که برای شناخت سرشت و درونمایه ی هر چیزی ؛ دوراه درپیش رو داریم ؛ نخست اینکه یگراست به سراغ آن چیز برویم و زیر و بمش را به بر رسی بنشینیم ؛ و دوم اینکه نخست به سراغ وارون آن چیز برویم و کار پژوهش را از آنجا آغاز کنیم . برای نمونه اگر می خواهیم روشنایی روز و دستاوردهای والای آنرا بشناسیم ؛ راه نخست این است که در یک روز آفتابی ؛ فراشد خورشید را از سپیده دم تا پسین ؛ گام به گام در پهنه ی آسمان پی بگیریم و دهشهای شادی بخشش را یک بیک برشماریم ؛ و راه دوم آن است که نخست به ژرفای یک شب تیره فرو رویم و کار پژوهش را از آنجا آغاز کنیم .

فردوسی بزرگ در سر آغاز داستان بیژن و منیژه یکی از این شبهای تیره را چنین گزارش می کند:

شبی چون شبه روی شسته بقیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه	بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شب تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک؛ دل کرده تنگ
نمودم ز هر سو بچشم اهرمن	چو مار سیه باز کرده دهن
زمین زیر آن چادر قیرگون	تو گفستی شدستی بخواب اندرون
جهانرا دل از خویشتن پر هراس	جرس بر گرفته نگهبان پاس
نه آوای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبان بست از نیک و بد
نبد هیچ پیدا نشیب از فراز	دلم تنگ شد زان درنگ دراز

فردوسی با این شیوایی سخن ؛ خموشیهای هراس آور ؛ و دلتنگیهای بر آمده از یک شب قیرگون را فرا روی ما می گذارد و ما را با ژرفای آزار دهنده ی تاریکی آشنا می سازد ؛ ما اگر بتوانیم خود را در چنین شب هراس آوری بینگاریم ؛ زمانی که به سپیده دم می رسیم و چشمانمان با نخستین تابش شادی بخش خورشید باز می شوند بهتر می توانیم دریابیم که خورشید چیست و دهشهای زندگی بخش آن کدامند .

از این رو منم بر آن شدم تا در این پژوهش نخست سری به بیخ و بن دینهای ابراهیمی بزنییم و ژرفاهای هراس آور آنرا با گوشت و پوست و استخوان خود بیازماییم تا زمانی که به سپیده دم فرهنگ ایران می رسیم و با نخستین تابش اندیشه های نیاکان مان آشنا می شویم بدانیم که بر ما و بر خورشید ما چه گذشت . چه شد که ما از روشنایی آن خورشید زندگی بخش فرهنگ ایران که جشن و سرور و سروری برای ما به ارمغان می آورد به ژرفای تاریکهای اندوه و اسارت و بندگی و تیره روزگاری پرتاب شدیم .

در سر آغاز بخش یکم این جستار اشاره ای داشتم به اینکه پایگاه آدمی در هر فرهنگی بر آمده و بالیده از نخستین نگاره یا تصویری است که آن فرهنگ از « خدا و جهان هستی و آدمی » بدست می دهد ؛ همه ی والامندی یا پی ارجی مردمان از همین نخستین نگاره ی یک دین و یا یک فرهنگ مایه می گیرد ؛ بدون شناخت زیر و بم این نخستین نگاره و دگرگون کردن ارزشهای بر آمده از آن همه ی کوششهای ما در راستای شهرآرایی - مردم سالاری - کشور داری - هوده های مردمی و برابری زن و مرد و جستارهایی دیگر از این دست ؛ همه و همه بیهوده و در پی باد دویدن خواهد بود . نخست باید شالوده های بنیادین آیینی را که به آن پاور داریم بشناسیم و ببینیم که آیا می توان با پاور به آن آیین راهی بسوی آرمانها ی بلند خود گشود ؟ یا اینکه شالوده های بنیادین آن دین پیشاپیش راه دستیابی به چنین آرمانهای والایی را بروی ما بسته اند . اگر چنین باشد ؛ همه ی کار و کوشش و جهش و جنبش ما برای دستیابی به آرمانشهر خود چراغ افروخته ای خواهد بود در گذرگاه باد .

مردمی که تن به حکومت های دینی و یا رهبری شیخ و ملا و کاهن و کشیش و آیت الله می دهند ناگزیر باید همه ی آنچه را که در این نگاره ی نخستین بنگارش در آمده و سپس در گذرگاه زمان شاخ و برگهای فراوان پیدا کرده و همانند درخت تناوری در دل و جان و اندیشه و روان مردمان ریشه دوانیده است بپذیرند ؛ و مردمی که تن به حکومت دینی نمی دهند و می خواهند دین را از خیابانها به خانه ها بکشانند آنها نیز اگر در ژرفای دلشان دین پاور باشند ناگزیر خواهند بود که پیوند های خانوادگی و پایگاه زن و مرد و پسر و دختر خود را بر بنیاد همین نگاره ی نخستین سازماندهی

کنند. برای نمونه یک مرد مسیحی که می خواهد دین و دولت از هم جدا و هر یک درکار خودباشند و غائوهای دادگستری و مالیات و بازرگانی و کشورداری بیرون از گستره ی آموزه های دینی و دستبازیهای کلیسا شالوده ریزی شوند ؛ با همه ی کوشش خود هرگز نخواهد توانست خانه ی خود را از زیر هنایش آن نگاره ی نخستین بیرون بکشد ؛ چرا که او باور کرده و پذیرفته است که عیسای مسیح خداوند است !! خدایی که برای آمرزش گناهان او از ملکوت آسمان بزیار آمد و با خون خود گناه را از روی زمین شست و نفرین جاودانه را از روی زمین برداشت. چنین کسی نمی تواند داستان « گناه نخستین » را که در داستان آدم و حوا آمده است رد کند و آنرا یاوه بیانگارد ؛ چرا که اگر چنین کند داستان خداوندی عیسا و « شستن گناه نخستین » را نیز رد کرده است ؛ پس هنگامی که این داستان را پذیرفت و به آن بها بخشید ؛ خواه ناخواه این را نیز پذیرفته است که سرچشمه ی این روزگار بد هنجار همان « گناه نخستین » است که حوا به آن دست یازید و زمین را بزیار لعنت خداوند فرو برد از این رو خداوند زن را مطیع و فرمانبردار مرد ساخت بنا براین مبارزه زنان برای رسیدن به پایگاه همسنگی و برابری با مردان کاری است یکسره بیهوده و در پی باد دوییدن که هرگز به خان پیروزی و بهروزگاری آنان نخواهد انجامید مگر اینکه آن نگاره ی نخستین را نه تنها از خانه و خیابان بلکه از مغز و روان و اندیشه ی خود نیز بکنند و دور بیندازند و دست و پای خود را از بندهای هزار توی این داستان دل آزار که از ژرفای پندار بیمار شبانان بیابانگرد هزاره ی سوم پیش از عیسا تراویده و بالیده است رها سازند .

نمی شود که یک زن ایرانی هم دین باور باشد و پیایی سفره بیندازد و سجاده بگستراند و هم آزاده باشد و برای رسیدن به پایگاه برابری با مردان بکوشد .

همچنین یک مرد مسلمان و پیرو مذهب شیعه که پایبند به آموزه های اسلامی است هر اندازه که آزاده و بلند نگر باشد نمی تواند سخنان امام یکم خود که او را « سرور آزادگان جهان » می داند نا درست بینگارد که در خطبه ی هفتاد و نهم نهج البلاغه می فرماید : ای مردم این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص الایمان هستند ؛ نقصان عقلشان از این است که شهادت دو زن برابر یک مرد است ؛ و نقصان بختشان در این است که زنان نیمی از مردان ارث می برند ؛ و نقصان ایمانشان در بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان می باشد ؛ بنابراین بکوشید از زنان بهره یزید و از خوبان آنها نیز برحذر باشید و اگر شما را بکار نیکی هم فراخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزیده و بکارهای زشت و ادارتان کنند .

در اینجا چنانکه می بینیم سخن از شایستگی زن و مرد در میان نیست ؛ سخن بر سر این نیست که کدام یک از آنها بهتر از دیگری می توانند تخته پاره ی زندگانی را در یک دریای توفنده به کرانه های آسایش و رامش برسانند ؛ سخن بر سر این است که زن در هر پایگاهی از دانش و بینش و فرزاندگی که باشد بی نگر به اینکه شوهرش تا چه اندازه بی بهره از دانش و بینش و فرزاندگی است باید از او فرمانبرداری کند و خود را فرو تر از او بشمارد .

بانو ایندیرا گاندی اگر مسلمان یا یهودی یا مسیحی بود هرگز نمی توانست نخست وزیر هند باشد و بر سدها میلیون مرد در آن سرزمین پهناور فرمان براند ؛ و بانوان ارجمندی مانند مارگرت تاچر و گلدا مایر که در دو کشور مسیحی و یهودی به چنین پایگاه والایی رسیدند نه برای این بود که دین آنها چنین پروانه ای به آنها می داد ؛ برای این بود که آنان و پیروانشان پیشاپیش آن « نگاره ی نخستین » را پاره کرده و بیرون از گستره ی یهودیت و مسیحیت « و داستان خرد ستیز آدم و حوا » که کاخ یهودیت و مسیحیت بر شالوده ی آن استوار است توانستند آنچه را که شایسته خود و کشورشان بود بدست آورند .

راه رسیدن به آزادی و مردم سالاری و برابری و همسنگی پاره کردن آن تصویر نخستین در ژرفای روان است نه باورکردن و دل سپردن و پرستیدن آن .

زن ایرانی نمی تواند هم دم بدم بنام کسانی که او را تا ژرفای اینچنین خواری فرو کشانده اند سفره بیندازد و سجاده بگستراند و هم خواهان برابری زن و مرد باشد .

راه رسیدن به آزادی و برابری از پشت سجاده و سفره نیست ؛ راه رسیدن به آزادی و همسنگی برچیدن آن سفره ها و شستن آن تصویر از مغز و روان و اندیشه است .

اگر زنان بزرگی مانند گلدا مایر و ایندیرا گاندی و مارگرت تاچر و بس بسیاریان دیگر به آن پایگاه والا رسیدند و توانستند با کارایی و هوش و دانش خود به مردمشان خدمت کنند ؛ پیشاپیش آن بند های دست و پا گیر را از جان و روان و اندیشه ی خود پاره کردند و آنگاه توانستند راه فرابویی پیش بگیرند .

مارگرت تاچر و دیگر بانوان پیشرو جهان آزاد نمی توانستند سخنان پولوس رسول را که بنیانگزار کلیسای مسیح شناخته می شود بها دهند که در رساله به افسسیان می نویسد : : ای زنان ؛ شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را زیرا شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا \* لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری اطاعت کنند .

و در باب دوم رساله ی اول به تیموتائوس می نویسد : زن با سکوت خود بکمال اطاعت تعلیم گیرد ؛ زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر خود مسلط شود بلکه در سکوت بماند \* زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا \* و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده و در تقصیر گرفتار آمد ...

و باز در باب چهاردهم رساله ی خود به کلیسای قرنتس می نویسد : زنان شما در کلیسا خاموش باشند ؛ زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن چنانکه تورات نیز می گوید ؛ اما اگر می خواهند چیزی بیاموزند در خانه از شوهران خود بپرسند ...

این سخنان پولوس رسول و اندیشه های زن ستیزانه ی او همگی بر آمده و تراویده از همان نگاره ی نخستین است که خود نیز به آن اشاره ای دارد آنجا که می گوید : زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا \* و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده و در تقصیر گرفتار آمد ...

چگونه زن می تواند خاموش باشد و با سکوت خود بکمال اطاعت تعلیم گیرد و ناگهان از کاخ نخست وزیری کشوری مانند انگلستان و هند و اسرائیل سر در آورد ؟؟ .

این کدام زن است که هم باید از مرد خود اطاعت کند و هم بر میلیونها مرد در سرزمین خودش فرمان براند؟؟ کدام زن می تواند این داستان خرد ستیز را بیاورد که آدم اول ساخته شد و بعد حوا \* و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده و در تقصیر گرفتار آمد ... پس چون چنین شد همه ی زنان جهان هر اندازه که فرهیخته و دانش آموخته و پرورش یافته باشند باید از شوهران خود اطاعت کنند !!

با چنین باوری و چنین دینی چگونه می توان خواهان برابر و همسنگی با مرد در زمینه های گوناگون زندگانی بود ؟؟ هر کودکی می داند که چنین باوری و چنان خواستی از بیخ و بن با هم در ستیزند .

سرچشمه ی همه ی تیره روزگاریها و بد فرجامی های ما همان نگاره ی نخستینی است که از پندارهای بیمار داستان پردازان تورات در بیابانهای گرم فلسطین و کنعان تراوید و در اورشلیم سازماندهی شد و پس از فرار بزرگ بنی اسرائیل در سده ی یکم ترسایی از برابر سپاهیان آهن پوش امپراتوری روم که اسرائیل را بخاک و خون کشیده بودند ؛ به مدینه و دیگر سرزمینهای خاورمیانه رسید و بدستگیری پولوس رسول بنیانگذار کلیسای مسیح به شهرهای بزرگ آسیای باختری و اروپایی مانند : غلاتیه - فیلیپی - مکادونی - انطاکیه - قرنتس - افسس و چند شهر دیگر فرا برده شد و اندک اندک در سراسر اروپا ریشه دوانید و سرانجام با اندکی دگرگونی از غار حرا در مکه سر بدر آورد و بنام اسلام در بخشهای بزرگی از جهان سایه افکن شد و آنچه را که از ارزش زن بجای مانده بود یکسره در برابر گرد باد گذاشت .

در اینجا پیش از اینکه به ارزشیابی پایگاه زن در اسلام بپردازیم نخست شایسته است که پرده از روی برخی از ناراستی ها بر داریم .

بسیار گفته اند و شنیده ایم که : زنان در عربستان پیش از اسلام از هیچگونه پایگاه مردمی برخوردار نبودند و عربها دختران نوزاد خود را زنده بگور می کردند ؛ و اسلام این آیین زن ستیز را از میان برداشت و به زن پایگاه اجتماعی بخشید.

اما با نگاهی به داده های تاریخ و نوشته های خود مسلمانان در می یابیم که این سخن بنیاد درستی ندارد بسیاری از اسلام شناسان بزرگ جهان بر این باورند که زنان در همبودگاه عرب از پایگاه بسیار والاتری برخوردار بودند ؛ البته شک نیست که در برخی از قبیلله های دور افتاده و چادر نشین که آب و نان بسنده نداشتند به چنین کارنگینی دست می زدند اما رویهمرفته پایگاه زن در عربستان بسیار بالاتر از آن بود که پس از اسلام فرو برده شد .

استاد پرفسور مسعود انصاری در نسک بسیار ارجمندی بنام « باز شناسی قران » بنمایه های بسیاری را گرد آوری کرده است که نشان می دهند در عربستان پیش از اسلام چندین بار زنان به فرمانروایی رسیدند و بسا که به کار داندوری پرداختند ؛ و ما می دانیم که اسلام زنان را شایسته داندوری و فرمانروایی نمی داند .

بانو خدیجه همسر پیامبر اسلام خود نمونه ی گویایی است که زنان پیش از اسلام در گزینش هر کار و پیشه ای آزاد بودند ؛ بانو خدیجه پیش از اینکه همسر پیامبر شود ؛ یک بازرگان چیره دست بود و زنانی را هم می شناسیم که نه تنها پا بپای مردان در بازارها سخن می راندند و چامه سرایی می کردند بلکه در گرماگرم خیزش پیامبران ریز و درشت در عربستان ادعای پیغمبری کردند و پیروان بسیار هم در پی آوردند . چامه های فراوانی که از عرب پیش از اسلام بجای مانده اند همگی نشان دهنده ی پایگاه والاتر زن در دوره ی پیش از اسلام اند .

در زمینه ی همسر گزینی هم زنان از آزادی گزینش همسر برخوردار بودند ؛ باز هم نمونه اش بانو خدیجه است ؛ او بود که محمد را به همسری برگزید ولی اسلام این آزادی را از زن گرفت چنانچه بسیاری از گزارشگران قران مانند مهدی الهی قمشه ای در گزارش یا تفسیر آیه ی ۳۶ سوره ی احزاب در باره ی شان نزول آن نوشته اند : پیامبر می خواست دختر عمه ی خود زینب را به همسری زید پسر خوانده ی خود در آورد زینب خواهان این زناشویی نبود اما پیامبر با آوردن آیه ۳۶ سوره ی احزاب او را به این کار واداشت این آیه می گوید : « هیچ زن و مرد مومنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست ؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی سخت افتاده است .. »

می دانیم که سر انجام خود پیامبر دلباخته ی زینب شد و او را به شبستان خود برد . پیوند زناشویی پیامبر اسلام در سن بالای پنجاه سالگی با دختری در سن شش سالگی نشان دهنده ی نا برابری و ستم بزرگی است که بر زنان مسلمان رفته است و این ستم همچنان تا به امروز ادامه دارد تا آنجا که پارها دیده و شنیده ایم که مردان هوسران در بالای پنجاه سالگی با تکیه بر سیرت « رسول الله » با دخترانی که کوچکتر از نوه ی آنها بوده اند زناشویی کرده اند .

ابو عبدالله محمد ابن سعد در در رویه چهل و دوم از پوشنه ی هفتم کتاب طبقات الکبیر چاپ بیروت از زبان عایشه می نویسد : « روزی هنگام بازی عروسکهایم را روی متکایی چیده و پرده ای روی آنها کشیده بودم ؛ اتفاقاً در آن هنگام بادی وزیده و پرده را از روی اسباب بازیهایم کنار زد ؛ هنگامی که پیغمبر اسباب بازیهایم را دید پرسید : آنها چه هستند ؟ گفتم : آنها عروسکها ی من اند ؛ پیغمبر به یکی از اسباب بازیهایم که بشکل اسبی بود که دو بال در طرفین داشت اشاره کرد و پرسید : آن یکی چیست ؟ گفتم آن اسب است ؛ فرمود : و آن اشکال در طرفین او چه هستند ؟ گفتم آنها بالهای او هستند ؛ پرسید : آیا اسب بال دارد ؟؟ گفتم آیا نشنیده ای که سلیمان اسبهای بالدار در اختیار داشت !! با شنیدن این پاسخ پیامبر آنچنان بخنده افتاد که تمام دندانهایش پدیدار شدند !! . و این آغاز کار بود برای رفتن عایشه به شبستان پیامبر . از دیدگاه آن مرد ایرانی که خرد و اندیشه اش را از سیاهیهای تو در توی دینهای ابراهیمی بیرون کشیده باشد زن در پنج پایگاه جا می گیرد :

نخست - در پایگاه مادری که همه هستی من زهستی او است ؛ پس تا هستم و هست دارمش دوست .  
دوم - در پایگاه خواهری که در زیر آسمان هیچ کسی به اندازه ی او غمخوار من نیست .  
سوم - در پایگاه همسری که بال پرواز من برای فراپویی بسوی والاترین جایگاه زندگانی است .  
چهارم - در پایگاه فرزندی که در او و زادمانها ی پس از او جاودانه می مانم .  
و پنجم - در پایگاه دلبری که بگفته ی ویکتور هوگو : کسی را که دوست می داریم خدای زمینی ما می شود ؛ شک نیست که خدا هم به این خدای زمینی رشک می ورزید اگر خود بی چون و چرا جهان را برای جان - جان را برای عشق - و عشق را برای خود نیافریده بود .

امروز که زمان رستاخیز فرهنگ ایران فرارسیده است ؛ والاترین خویشکاری ما مردان ایرانی این است که مادران و خواهران و همسران و دختران خود را از این گرداب بد نامی بیرون بیاوریم و سرچشمه اینهمه خوار شماری آنان را از بیخ و بن بخشکانیم . پس نخستین بایستگی پیدا کردن آن سر چشمه ها است . ما باید بدانیم سخنان شرم آوری که بر زبان و کلمه سخنسرایان و فرزندان ایرانی جاری شده و دفتر ادب ایران زمین را بننگ آلوده اند از کجا مایه می گیرند ؟؟  
ملک الشعراء بهار دریکی از سروده ها ی خود زن را چنین می ستاید :

خویش را سد قلم بزم کردن	غایتش زادن است و پروردن
در طبیعت طبیعی ثانی است	کارگاه نتاج انسانی است
زن به معنا طبیعتی دگر است	چون طبیعت عنود و کور و کر است
هنرش جلب مایه و زاد است	شغل او امتزاج و ایجاد است
ای که اصلاح کار زن خواهی	بی سبب عمر خویشتن گاهی
زن ز اول چنین که بینی بود	هیچ تدبیر چاره اش را ننمود

در این آخرین بند که می گوید : زن ز اول چنین که بینی بود !! بکدام « اول » اشاره می کند ؛ آیا نه به آن نگاره ی نخستین که ما از آن سخن می گوئیم ؟؟  
می بینیم که استاد ملک الشعراء بهار با همه ی بینش و فرزاندگی که دارد نتوانسته است پای خود را از گستره ی آن تصویر نخستین برون بگذارد .

مولوی بلخی در مثنوی معنوی داستانی دارد بنام « اعرابی درویش و ماجرای زن او » .  
در این داستان زن از تنگدستی و گرسنگی بتنگ آمده و شوی را بر می انگیزد که بر خیز و کاری بکن ...

ناتمان نی خورشمان درد و رشک      کوزه مان نه ؛ آیمان از دیده اشک

دست سوی آسمان برداشته  
روز و شب از روزی اندیشی ما

قرص مه را قرص نان پنداشته  
ننگ درویشی زدرویشی ما

شوی گفتش :

زانک هر دو همچو سیلی بگذرد  
می زید خوش بی زیر و زیر  
هر که تن را می پرستد جان نبرد  
و چرا سوی شناخت می روی

عاقل اندر بیش و نقصان ننگرد  
اندرین عالم هزاران جانور  
هرکه او شیرین می زید او تلخ مرد  
من روم سوی قناعت دل قوی

شناخت یعنی زشتی و بدی ؛ مرد درویش قناعت و تنگدستی را مایه ی سرفرازی ؛ و تلاش برای بهسازی زندگانی را شناخت و زشتی می شمارد !! .

من فسون تو نخواهم خورد بیش  
روسخن از کبر و از نخوت مگو  
روز سرد و پرف و ؛ آنکه جامه تر  
تا نگویم آنچه در رگهای تست  
سرمن کم عقل را چون دیده ای  
آن نه عقلست آن مار و کژدم است

زن برو زد بانگ کای ناموس کیش  
ترهات از دعوی و دعوت مگو  
کبر زشت و از گدایان زشت تر  
سوی من منگر بخواری سست سست  
عقل خود را از من افزون دیده ای  
چونکه عقل تو عقیده ی مردم است

عقیده بجم یک چیز گرامی است ؛ زن به شوهردرویش می گوید آنکه تو عقلش می نامی تنها پیش مردم کم خرد بها دارد ؛ و برای ما نان و آب نمی شود . برو کاری بکن تا مگر تکه نانی بر سر سفره ی خالی ما بیندازی شوی می گوید :

ای زن ؛ تو زنی یا بوالحزن فقر فخر است و مرا بر سر مزن

بوالحزن یعنی اندوهیگن - یا مایه ی اندوه ؛ می گوید ؛ فقر برای من افتخار است :

کل بود او که ز کله سازد پناه  
پس برهنه به که پوشیده نظر  
سوی درویشی بمنگر سست سست  
روزیی دارند ژرف از ذوالجلال

مال و زر سر را بود همچون کلاه  
مرد حق باشد بمانند بصر  
کار درویشی و رای فهم تست  
زانک درویشان و رای ملک و مال

در اینجا زن از در فریب در می آید و گریه کنان از شوی پوزشخواهی می کند که :

پیش تو گستاخ مرکب تاختم  
می کشم پیش تو گردن رابزن

خوی شاهانه ی ترا نشناختم  
می نهم پیش تو شمشیر و کفن

بدین ترتیب شوی را رام می کند . در اینجا داستان پرداز خوش پرداز ما به پند و اندرز می پردازد که :

غالب آید سخت بر صاحب دلان  
کاندر ایشان خوی حیوانست پند  
زانک حیوانست غالب بر نهاد  
خشم و شهوت وصف حیوانی بود

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان  
باز بر زن جاهلان غالب شوند  
کم بودشان رقت و لطف و وداد  
مهر و رقت وصف انسانی بود

می بینیم که این بزرگمرد تاریخ ادب و فرزاندگی ایرانزمین با چه گشاده دستی زن را دارای سرشت حیوانی می شمارد و می گوید زن با مهر و دادگری بیگانه است چونکه سرشتش سرشت حیوانی است . « مهر و رقت و نازکدلی وصف انسانی بود » تنها مرد « انسان » است و « خشم و شهوت وصف حیوانی بود » که این سرشتی زنانه است .

در اینجا بروشنی پیدا است که مولوی زن را نماینده ی روان فرماینده یا « نفس اماره » می شناساند که در اسلام با مار و شیطان این هماتی داده شده است ؛ و مرد درویش را نماد خرد و بینشوری می داند و می گوید :

روز و شب در جنگ و اندر ماجرا

این دو بایسته در این خاکی سرا

یعنی روان فرمایند و خرد زنهار دهنده شب و روز در جنگ و ستیزند ؛ زن که نماد نفس اماره است:

همی خواهد حویج خانقاه یعنی آبرو و نان و خوان و جاه

حویج با « حا » ی حطی یا ( ح ) جیمی کوتاه شده ی حوائج یا مایحتاج است .  
می گوید زن همواره در پی نان و آب و دیگر بایستگیهای زندگی است .

نفس همچون زن پی چاره گری  
عقل خود زین فکرها آگاه نیست  
گاه خاکی گاه جوید سروری  
در دماغش جز غم اله نیست

اما مرد نماد عقل است که در اندیشه ی خور و خواب و آب و نان نیست !! تنها چیزی که در اندیشه ی او است « غم الله » است .

اگر زیر و بم این داستان را بزرگی بنگریم جای پای داستان آدم و حوا را در آن بروشنی پیدا خواهیم کرد ؛ به سخن دیگر این داستان چهره ی دگرگون شده ای از همان داستان آدم و حوا است با این دگر گونی که در آنجا حوا با هزار کرشمه و ناز آدم را به فزون خواهی و خوردن میوه ی معرفت بر انگیخت و در اینجا زن درویشی و « غم الله » خوردن های شویش را بهانه می دهد و او را به کار و کوشش برای بدست آوردن نان و خرما بر می انگیزد .

برداشت مولوی از داستان « اعرابی درویش و ماجرای زن او » درست ادامه ی همان نگاره ی نخستین است که ما آنرا سرچشمه همه ی تیره روزگاریهای زن در جهان اسلام و دیگر دینهای ابراهیمی بشمار می آوریم .

اگر بزرگمردی مانند مولوی که بینشوری است بی همتا و داستان پردازی است خوش پرداز تا بدین اندازه می تواند زیر هنایش آن نگاره ی نخستین که بر آمده از دینهای ابراهیمی است جا بگیرد روشن است که ما مردمان کم دانش تا کجای این شب تیره فرو خواهیم رفت .

در اینجا مثنوی معنوی را می بندیم تا پیش از این مایه ی رنجش دلباختگان مولوی را فراهم نیاورده باشیم و به سراغ بزرگترین فیلسوف مسلمان یعنی ملا صدرا یا « صدر المتالهین شیرازی » می رویم که سرآمد همه ی « الله شناسان » جهان است .

این فیلسوف مسلمان چنان زیر هنایش ؛ آن نگاره ی نخستین جا گرفته است که نمی تواند بیاورد که زن « روح انسانی و الهی » داشته باشد ؛ از همین رو زنان را در ردیف « حیوانات » گروه بندی می کند و در بر شمردن گروههای گوناگون جانوران می نویسد : خداوند تبارک و تعالی گروهی از حیوانات را برای خوردن آفرید ؛ برخی را برای رکوب و زینت - برخی را برای جابجا کردن کالا و « بعض الحیوانات للنکاح !! » یعنی بعضی از حیوانات را برای نکاح کردن !! . و فراموش می کند که خودش با همه ی آن پال و کوپال مردانه از زهدان چنین « حیوانی » بدر آمده است یکی دیگر از دانشمندان نامی جهان اسلام « حاج ملا هادی سبزواری » است . این فیلسوف بزرگوار در ادامه ی سخنان گوهر بار ملا صدرا ؛ در پوشنه سوم « الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه » چاپ بیروت می نویسد : « این که زن را در ردیف حیوانات شمرده اند ؛ ایماء لطیفی است ؛ که زنان به واسطه ی سستی عقل وجودشان در ادراک جزییات و نیز گرایش آنان به زخارف دنیوی نزدیک است که به حیوانات زبان بسته ملحق شوند . سیرت و منش اغلب زنان مثل حیوانات است اما خداوند به آنها صورت انسانی پوشانده است تا مردان از دوستی زنان و نکاح با آنان متفرق نباشند .

تا اینجا از زبان سه تن از بزرگترین بینشوران جهان اسلام ؛ یعنی مولوی بلخی - صدر المتالهین شیرازی و حاج ملا هادی سبزواری شنیدیم که هر یک بگونه ای زن را در ردیف « حیوانات » بشمار آوردند ؛ حیوانی که خرد و روان مرد را تباه می کند و مایه ی تیره بختی او می شود .

اینک ببینیم که خداوند « تبارک و تعالی » ؛ زن را برای اینهمه « شناخت » و خوی حیوانش چگونه عقوبت می کند .  
امام محمد غزالی که یکی از بزرگترین فیلسوفان و شریعتمداران جهان اسلام است در رویه های ۲۶۹ و ۲۷۲ نصیحت الملوک بکوشش استاد جلال همایی چاپ انتشارات انجمن آثار ملی می نویسد :

چون حوا در بهشت نا فرمانی کرد . از آن درخت گندم خورد ؛ حق تعالی زنان را هشت ده چیز عقوبت فرمود کردن .

اول : حیض

دوم : زادن

سوم : جدا شدن از مادر و پدر و مرد بیگانه را به شوهر کردن

چهارم : به نفاس آلوده شدن . « نفاس خونی است که پس از زاییدن از زنان بیرون می شود »

پنجم : آنکه مالک تن خویش نباشد .

ششم : کمی میراث .  
 هفتم : طلاق که بدست ایشان نگردد . « شایان یاد آوری است که در اسلام اگر زنی دچار بیماری روانی شود شوهر می تواند بیدرنگ او را از خود جدا کند ؛ اما اگر مردی دچار چنین بیماری شد زنش نمی تواند از او جدا شود . طلاق همیشه در دست مرد است .  
 هشتم : آنکه مرد را چهار زن حلال کرد و زن را یک شوی .  
 نهم : آنکه در خانه معتکف باید بودن .  
 دهم : آنکه در خانه سر پوشیده دارد ...  
 یازدهم : آنکه گواهی دوتن را برابر یک مرد نهاده اند ...  
 دوازدهم : آنکه از خانه بیرون نیارد آمدن مگر با کسی محرم .  
 سیزدهم : آنکه مردان را نماز عید و نماز آدینه و نماز جنازه بود و غذا کنند « یعنی جنگ و غارت کنند » و زنان را اینها نباشد .  
 چهاردهم : آنکه امیری را نشایند و نه نیز قضا را و نه حکم را . نه در کار داوری توانند بود و نه در کار کشورداری پانزدهم : آنکه فضل هزار بهره است « یعنی دانش هزار بخش است » یک بهره از آن زنان راست و دیگر مردان را ... شانزدهم : آنکه در قیامت چندان که جمله امت را عذاب بود یک نیمه را از آن زنان بود . بیچاره فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی .  
 هفدهم : چون شویش بمیرد چهار ماه و ده روزش عدت ببايد داشتن .  
 هجدهم : آنکه چون شویش طلاق دهد سه ماه و یا سه حیض عدت ببايد داشتن .

و ادامه می دهد : « ... بدان که جملگی ( خوی ) زنان بر ده گونه است و خوی هر یک به صفت چیزی از حیوانات مانده است . یکی چون خوک - دوم چون بوزینه - دیگر چون سگ - چهارم چون مار - پنجم چون استر - ششم چون کژدم - هفتم چون موش - هشتم چون کبوتر - نهم چون روباه - دهم چون گوسپند ...  
 و در ادامه ی این دانش پراکنی های دل آشوب این خوی دهم را که خوی گوسپندی است گرامی تر می دارد و می گوید : « ... زنی که خوی گوسفند دارد ؛ مبارک بود همچون گوسفند که اندر همه چیزهای وی منفعت یابی . زن نیک همچنین با منفعت بود و بر شوهر خویش و بر اهل و همسایگان خویش رحیم بود و بر خان و مان و فرزندان خویش مشفق و مهربان بود و اطاعت دارد خدای جل جلاله را .

و بدان که پارسایی و مستوری نعمتی است مرد را از نعمتهای خداوند . و هیهات هیهات که بر زن پارسا کم کس قادر شود . آیا زن ایرانی که دم بدم سفره می اندازد و دخیل می بندد و سجاده می گستراند ؛ اینها را خوانده است ؟؟  
 آیا آن مادر ایرانی که دختر خود را باورمند به اسلام بار می آورد ؛ می داند که با خود و با دختر خود چه می کند ؟؟  
 آیا زن ایرانی می تواند با چنین اندیشه های زن ستیزانه ای که بر مغز و روان و خرد و اندیشه ی مردش سایه افکنده است از پشت سفره ی حضرت عباس بسوی آزادگی خیز بردارد ؟؟

تا اینجا آنچه که باز نگری کردیم سخن فرزنانگان و بینشوران ایرانی بود ؛ جادارد که نگاهی هم به جهان بینی فقیهان و عمامه داران ببندازیم

حضرت آیت الله دستغیب که فقهی عالیقدر و از یاران نزدیک امام خمینی بود در یکی از نوشته های خود می نویسد :  
 روایت است از امیر المومنین که فرمود یكروز من و فاطمه زهرا وارد شدیم بر حبیب خدا و رسول را گریان دیدیم ؛ فاطمه از پدرش علت گریه را پرسید حضرت فرمود متذکر شدم آنچه را که در لیلہ المعراج از عذاب زنها نشاتم دادند ؛ حضرت زهرا به پدر عرض کرد مگر راجع به عذاب زنها چه دیدید ؟؟ خلاصه ی روایت شریفه آنکه حضرت فرمود : زنی را دیدم که بمویش آویزانش کرده اند در حالیکه مغزش می جوشد ؛ و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می ریزند ؛ و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می پیچند ؛ و دیدم زنی را که سرش خوک و بدنش شکل الاغ است !! حضرت زهرا منقلب شده و عرض کرد مگر چکار کرده اند که چنین می شوند ؟؟ حضرت فرمود : آن زنی که بمویش آویزان کرده اند و مغزش می جوشد ؛ زنی است که مویش را نا محرم ببیند « این سخن برآمده از آیه ۵۹ از سوره ی احزاب است که می فرماید : ای پیغمبر به زنان و دختران خود و به زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر ببوشانند .  
 و آن زنی را که به زبانش آویزان کرده بودند و در گلوی او حمیم جهنم می ریختند زنی است که به شوهرش جسارت و بی ادب کند ؛ و فرمود آنکه به پستانش آویزان کرده بودند زنی است که بدون علت شوهرش را از همبستری خود مانع شود و بهانه بیاورد .

و اما آن زن که پپاهایش آویزان شده بود زنی است که بدون اجازه ی شوهرش از خانه برون رود .. و زنی را دیدم که بدنش را با مقرض ( قیچی ) می چیدند و مجبورش می کردند که بخورد و این زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده بود .... زنی را دیدم که سر تا پایش شکل سگ بود و آتش از مقعدش داخل و از حلقش خارج می شد و این زن آوازه خوان بود ... بیچاره زنان آوازه خوان ایرانی !! .

از آنجا که فلکلور هر مردمی آیینی ی تمام نمای باورها و آرمانهای آن مردم است ؛ با نگاهی به سروده های چامه سرایان و زبانزدها یا « ضرب المثل » های ایرانی می توانیم گستره ی فراخدا من آن نگاره ی نخستین و اندیشه های زن ستیزانه ی را در اندیشه و گفتار و کردار مرد ایرانی دریابیم .

درون سو خبث و بیرون سو جمالند  
وفادر اسب و در شمشیر و در زن  
غیر مکاری و غداری که دید  
جهان پاک از این هر دو ناپاک به  
دگر گفت زن در جهان خود مباد  
هیچ ناقص نیست در عالم چنین  
از ایرا خویشکام و زشت نامند  
چرا مردان ره آنان گزینند  
زنان را تا توانی مرده انگار  
به هر خو چون برآریشان بر آیند  
زان بود که مرد پایان بین تر است  
آب رخ می برد به خاکش کن  
بر سرش نیک زن که بد بزند  
گر چه شاهست هست بد اختر  
چو کام آید نجویند از خرد نام  
که یک سگ به از صد زن پارسای

زنان مانند ریحان و سفالند  
نشانید یافتن در هیچ برزن  
در جهان از زن وفاداری که دید  
زن و ازدها هر دو در خاک به  
یکی گفت کس را زن بد مباد  
زن چه باشد ناقصی در عقل و دین  
زنان در آفرینش نا تمام اند  
زنان چون ناقصان عقل و دین اند  
بگفتار زنان هرگز مکن کار  
زنان نازک دلند و سست رایند  
فضل مردان بر زن ای حالی پرست  
- ور کند سرکشی هلاکش کن  
- زن چو مار است زخم خود بزند  
آنکه را دختر است جای پسر  
دو کیهان گم کنند از بهر یک کام  
زنان را ستایی سگان راستای

این سگ زاده هم فراموش کرده است که از زهدان چنان سگی زاییده شده است !! آیا چنین مردی براستی می داند که با خود چه می کند ؟؟

در ادب و فلکلور ایرانی مردان همیشه پیماندار - پایان نگر - بینشور - هردوست - امیدوار - راز نگهدار - راستگو - راستکردار - سخنور - سخن سنج - و جوینده ی دانش اند !!! .  
و زنان همیشه نادان - احمق - جاهل - پیمان شکن - ناقص العقل - نازک دل - سست رای - تنبل - جویای خور و خواب - مکار - فریبکار - کج فهم - ناتوان در رای زنی - ناشایست برای همپرسی - همتای مار و کژدم - بد اختر - و افشا کننده ی اسرار !! .

اینک که اینهمه خوار شماری و دشنام و ناسزا را به همسران و مادران و خواهران و دختران و دلبران خود دیدیم ؛ و درد و رنج آنها را با پوست و گوشت و استخوان خود دریافتیم ؛ بر ما است که سرچشمه ی اینهمه بد آموزیهای خرد ستیز را بیابیم و آنها را از بیخ و بن بخشکانیم .

ما پیشتر به تورات و انجیل نگاه کردیم ؛ اینک به قران و نهج البلاغه و دیگر بنمایه های اسلامی نگاه می کنیم :  
آیه ی یازدهم سوره ی شوری نشان می دهد که الله زنان را برای این آفریده است که جفت مردان باشند ؛ می گوید : « الله خالق زمین و آسمانها برای شما از نوع خودتان و برای چهارپایان نیز جفت هایی خلق کرد تا بدینوسیله شما زیاد شوید ... »  
از اینرو تنها کار زنان این است که بزایند !!

در آیه ۲۲۸ سوره ی بقره برتری مردان را به زنان نشان می دهد : « ... و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه شوهران را بر زنان ؛ لیمن مردان را بر زنان برتری خواهد بود و الله بر همه چیز توانا و بر همه ی امور دانا است . »

در آیه ی ۲۲۳ سوره ی بقره آزادی جنسی را یکسره از زنان می گیرد و آنان را کشتزار شوهران برای تخم ریزی بشمار می آورد : « زنان کشتزار شمایند برای کشت به آنها نزدیک شوید . »

در آیه ی ۵۹ از سوره ی احزاب زنان را خانه نشین و پوشیده رو می کند : « ای پیغمبر به زنان دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر بپوشانند ... » .

در آیه ی ۲۸۲ سوره ی بقره گواهی یک مرد را برابر گواهی دو زن می شمارد : « .... و دوتن از مردان گواه بیاورید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن .... » .

در آیه سوم سوره ی نساء به مردان پروانه ی می دهد که تا چهار زن عقدی و بیشمار زن متعه داشته باشند : « .. پس نکاح کنید آنچه که خوش آید شما را از زنان دو سه و چهار ... » .



در آیه ی ۶ سوره ی مومنون دست مردان را در دستیازی به کنیزان خود باز می گذارد : « .... و یا کنیزانی ملکی متصرفی آنها که هیچ نوع ملامتی در مباشرت این زنا برای مردان نیست . » .

در آیه ۱۱ سوره ی نساء بهره ی دختران را از ماندن پدر نیم بهره ی پسران می داند : « .. حکم الله در حق فرزندان شما آنست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند . » .

در آیه ی ۳۴ از سوره ی نساء دست مردان تبهکار را در کتک زدن زنان خود باز می گذارد : « ... زنانیکه از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید ؛ باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری کنید ؛ و در صورت نافرمانی آنها را بزدن تنبیه کنید ... » .

برخی برای پوشاندن این همه ستمی که در اسلام بر زنان رفته است می گویند که در قران آیات دیگری هم هست که نشان دهنده ی برابری زن و مرد است و برای نشان دادن راستینگی این سخن به آیه هایی مانند آیه یکم از سوره ی نساء اشاره می کنند که می گوید : « ای مردم بترسید از پروردگار خود ؛ آن خدایی که همه ی شمارا از یک تن آفرید و هم از آن جفت او را خلق کرد ؛ و از آن دو تن خلقی بسیار در عالم از زن و مرد بر انگیخت ؛ و بترسید از آن خدایی که بنام او از یکدگی مسنلت و درخواست می کنید ... » .

چنانچه در اینجا بروشنی دیده می شود سخن از ترس از خدا در دل زن و مرد در میان است نه از همسری و همسنگی زن و مرد .

و یا به آیه ی ۷۲ از سوره ی نحل اشاره می کنند که می گوید : « خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید . مهدی الهی قمشه ای در پی این سخن بیدرنگ می افزاید : ( زنان را برای آسایش و آرامش مردان آفرید ) . و از آن جفتها پسران و دختران و دامادان و نوادگان برای شما خلق فرمود .

در اینجا نیز چنانکه دیده می شود سخن از جفت ساختن زن برای زاد و زه است نه برای داشتن هوده های مردمی . و آخرین نمونه در این زمینه آیه ی ۱۳ سوره ی حجرات است که می گوید : « ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسند بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند . » در اینجا هم دیده می شود که سخن از ترس و تقوا و برابری در اطاعت از خدا در میان است نه برابری در کارهای کشورداری- سپاهیگری - دآوری - و هم سنگی و همسری .

اینک نگاهی هم به فرموده های امام یکم شیعیان می اندازیم که او را « سرور آزادگان جهان » می نامند ؛ این « سرور آزادگان » در خطبه ی هفتاد و نهم نهج البلاغه می فرماید : « ای مردم این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص الالبخت و ناقص الایمان هستند نقصان عقلشان از این است که شهادت دو زن برابر یک مرد است ؛ و نقصان بختشان در این است که زنان نیمی از مردان ارث می برند ؛ و نقصان ایمانشان در بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان می باشد ؛ بنابراین بکوشید از زنان پرهیزید و از خوبان آنها نیز برحذر باشید و اگر شما را بکار نیکی هم فراخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزیده و بکارهای زشت وادارتان کنند . » .

و در رویه ی ۳۸۵ نهج البلاغه برگردان محسن فارسی پسر بزرگش را اندرز می دهد که : زنهار در هیچ کاری با زنان مشورت مکن چه رای آنان نا درست و عزم و اراده ی آنها سست است با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را از چشم نامحرم دورنگهدار ... چه بهتر اگر بتوانی کاری کنی که آنان جز تو کس دیگری را نشناسند ... در عزیز داشتن زن افراط مکن .

پیامبر اسلام پیاپی از برتری اسلام نسبت به دینهای دیگر سخن می گوید و آنرا آخرین و بهترین دین برای جهانیان به شمارد می آورد اما این نکته را نادیده می گیرد یا نمی داند که در بسیاری از کشورهای جهان مانند ایران ؛ هزاران سال پیش از او زنان به فرماندهی سپاه - و پادشاهی - و بالاترین پایگاههای کشورداری و دادوری می رسیدند . آنچه که زمینه ی جهش و جیش زنان و فراپویی آنان را تا بالاترین رده های کشورداری و سروری فراهم کرده بود فرهنگ ایران بود نه دین اسلام

امروز سازندگان اسلام های راستین و اسلام های دروغین بتکاپو افتاده اند تا با فرنود گریها و برهان آوریهای گوناگون سخنان امام یکم خود را پذیرفتنی سازند که زنان را ناقص العقل و ناقص الالبخت نامیده است . برخی گفتند که « منظور از نقصان عقل کاستی تعقل تجربی و اکتسابی است نه کمبود قوه ی عقل و این بدان خاطر است که زنان بخصوص در جامعه قدیم اعراب بیشتر در خانه بودند و کمتر در اجتماع حضور می یافتند و کمتر از مردان دارای تجربه بودند و اگر مردان هم در این شرایط قرار گیرند همین گونه می شوند . »  
بر این برهان بی مایه دستکم سه خرده می توان گرفت :

نخست اینکه آیا این کمبود از قران و از نهج البلاغه مایه نمی گیرد که نمونه هایی از آنها را در این پژوهش آوردیم؟؟ .  
دوم اینکه « نقصان بخت » و « نقصان ایمان شان » را با کدام برهان می توان خرد پذیر ساخت؟؟  
سوم اینکه « گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری !! » اگر زنان ریگزار های گرم عربستان در هزار و چهارصد سال پیش « آدم » شمرده نمی شدند چرا باید خواری آنها دامن آزاده زن ایرانی را بگیرد .

گروه دیگری می گویند :

« در مردان کفه ی عقل و سنجش و در زنان کفه ی عشق و احساس سنگین تر است و سنگینی این کفه در زنان لازمه ی همسر بودن و مادر بودن آنان در نظام هستی است » .

گوینده ی این سخن می خواهد به ما بیاوراند که چون ( کفه ی مهر ورزی در زنان سنگین تر است ) پس عقل و ایمان و بخت شان کمتر است !! .

سومی می گوید :

« ظرف هویت ذاتی زن و مرد با هم برابر است ؛ اما خصوصیات ذاتی زن مانع از ظهور و بروز کل این قوه ی خدا دادی می شود » .

گوینده ی این سخن می خواهد به ما بگوید که خداوند تبارک و تعالی نیروی خرد و تعقل را در زنان آفرید اما پرده ای به کلفتی خرافات رویش کشید تا هرگز بدان دسترسی نداشته باشند .

سازندگان اسلامهای راستین می خواهند کیکاوس خود را که در چنگ دیو سپید ( که این بار جامه ی سیاه آخوندی بتن کرده ) برهانند . اما نکته اینجا است که نه اسلام آنها کیکاوس است و نه آنها راه و رسم رستمی دانند .

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>